وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ

ترکیب بند

در تعزیت شہادت امام المشرقین والمغربین سیدنا و مولانا
و مولی الثقلین سبط الاصغر شہید الاکبر ابی عبداللہ الحسین علیہ الاف
الصلوات والسلام در جواب دوازدہ بند مرثیہ ملا محتشم کاشی الموسوم بہ

محشرستان غم

الفقیر المتوسل الی آل رسول اللہ ابو طاہر محمد الفت علی الامیٹھوی
غفر اللہ ذنوبہ الخفی والجلی

در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ طبع شد

سنہ ۱۹۰۵ء

بسم الله الرحمن الرحیم

باز این چه ماجراست که بر عرش اعظم است | از شور و فغان ناله و فریاد و ماتم است

از شور ناله در صف کرّوبیان عرش | بی حکمش انتظام خدا جمله درهم است

ارواح انبیا ز خدا خواسته پناه | از شورشی که در همه اجسام عالم است

افتاده خاک بر سر خود جبرئیل امین | از دیدهٔ خونفشان ملک الموت در غم است

آشفته موی حضرت زهرا به تیره خاک | لیسیده خاک پیش رسول اکرم است

این گونه حادثات و مصائب بکائنات | بیش از قیامتست که ماه محرم است

این ماتم عزای شهنشاه کربلاست | کو باعث شفاعت و تخلیق آدم است

نعلین او بود ز شرف تاج قبلتین
آن شهسوار دوش رسول خدا حسین

آب فرات و تشنه شهیدان کربلا | عالم سراب بود ز طوفان کربلا

فریاد العطش چو ز اکبر شنید داد | خاتم بجای آب سلیمان کربلا

از دست شوم آن سگ ابلق که شمر بود | زخم سنان سید سلطان کربلا

عرش خدا بلرزه در آمد چو می برید | از تن سر کرم مهمان کربلا

ای ابر خون ببار به زمین جیحون برآر | چون کشته شد حسین بمیدان کربلا

ای آفتاب از تو بسر هم رخت سیاه | چون بود حال شام غریبان کربلا

ای آسمان تفو که چنین تا بحشر ماند | بر دامن تو خون شهیدان کربلا

از اختران مجمر گردون سپند شد
چون دود آه آل محمد ﷺ بلند شد

آن روز کاش آب ز دنیا برون شدی | هر قطره خون شدی ز دیده برون شدی

کاش آن زمان که تشنه حسین و روان فرات | این گونه آب سنگ شدی و سکون شدی

کاش آن زمان که باده بعشرت یزید خورد — این جام زهر ناب فلک واژگون شدی

کاش آن زمان ز سنگ لبهای کافران — از فرط سوز غم جگر کوه خون شدی

کاش آن زمان عنا اقبلیت شدی بخلق — لیکن بکائنات دگر حشر چون شدی

کاش آن زمان که چادر زینب گرفته اند — هم کعبه بی لباس شدی سرنگون شدی

آل بتول چون بغضب سر برآورند
گر یک جهان بود بجهنم درآورند

بند چهارم

این اشقیائی هر چه سنگ جفا زدند — آن بر در دهان رسول خدا زدند

ارکان کعبه شد متزلزل در آن زمان — شمشیر چون بفرق شه لافتی زدند

از مغرب آفتاب قیامت دمید چون — جام شهادت حسن مجتبی زدند

مهمان حسین بکردند کافران — تیغ و سنان و تیر که در کربلا زدند

جز حضرتا مجوی قبولش کسے نکرد — آل نبی ز خلد برین چون صلا زدند

دود از زمین و شعله ز عرش برین بخاست — چون آتشے به مخیم آل عبا زدند

از چشم خون روان ہمی داشت آفتاب

از فرط گریہ بر رخ خود معجر سحاب

از اسپ چون حسین وی زمین رسید — بر خاک تیره تاج شہنشاه دین رسید

رضوان بگفت گریہ کنان وا محمدا — چون شور اہلبیت بعرش برین رسید

جبرئیل با ملائکه این گفت و مویه کرد — بینید دوستان که قیامت چنین رسید

میکائیل سر برہنه فغان کرد و شیہ — شور این چون بعیسیٰ گردون نشین رسید

گفت آن رسول پاک که ہیچ است زیستن — چون این ستم بسبط شه مرسلین رسید

میکند موی و سینه بماتم سیاه کرد — زین جان اہل بیت و او در جان آفرین رسید

فریاد کرد و گفت که یا رب ذوالجلال

جانم ستان که نیست دگر طاقت ملال

ترسم چو این گناه لعینان رقم زنند — عالم همه سیاه شود چون قلم زنند

آه آن زمان که آل نبی مستمندور — چون بی کفن برهنه بمحشر قدم زنند

حیف آن دمیکه اهل حرم بی ردا بشهر — از بهر داد دست برهنه علم زنند

پس آن زمان ز قهر الهی که میشد — چون درخراش کون و مکان را بهم زنند

از خوف حق شگافته و شعله زن شده — کهسار خاک بر سر اهل ستم زنند

ماتم کنان چو جامه دران مؤمنان و جن — گریند و حسرت غم زعرب تا عجم زنند

این علی عالی اعلی حسین بود — جن و بشر همه بتولاش دم زنند

گهواره اش بخواب بجنباند جبرئیل

رویش بشست فاطمه از آب سلسبیل

در دشت چون تنها و سر آن بزرگوار — لرزید آفتاب و فرو شد بجوب سا

از دود آه گشته رخ اختران سیاه — افتاده از نگاه جهان چرخ بیمدار

آتش به بارش آمد و جانها بجسم سوخت — باد گران وزید و بجنبید کوهسار

لرزید همچو بوته زیبق دل زمین — آثار رستخیز شده یکسر آشکار

چون یاری بجست بجز صبر از خدا — فوج ملائکه همه بگریست زار زار

بر نیزه داشتند سر آن امام کو — گشتی بدوش پاک رسول خدا سوار

تاراج رفته قافله چون رو بشام کرد
از حالتیکه بود بمحشر خرام کرد

شور رحیل بسکه دران کاروان فتاد — وحش و طیور را ز قیامت گمان فتاد

بی آنکه شیر دم زند اندر کنام مرد — بی آنکه مرغ پر زند از آشیان فتاد

در ره بقتلگاه شهیدان چو شد گذر — ناگاه چشم زینب بیکس بران فتاد

نعشی فتاده دید کز حرمتش برد — گلگون ردای نور خدا ز آسمان فتاد

یا اخی بگفت و فتاد از جمل بخاک | برخاست پس بنعش امام زمان فتاد
آن گونه شورشی ز حرم خاست آن زمان | کآشوب روز حشر بکون و مکان فتاد
در سوزش آن زنان دل پرجوش اهلبیت | چون خار و خس بکوره آهنگران فتاد

بند نهم

سوی مدینه چشم تر - آن دختر بتول
فریاد کرد و گفت که یا جدنا الرسول

این ماهی تپیده بهامون حسین تست | این تشنه که پا زده در خون حسین تست
این سر برهنه خاک بسر زینب تو ام | این سر بریده ناشده مدفون حسین تست
از ابر چشم قطره فشان زینب تو ام | خونش روان چو موجه جیحون حسین تست
صد پاره پیرهن شده من زینب تو ام | زخمش ز چاک چادرم افزون حسین تست
رسوا شده اسیر شده زینب تو ام | پوشیده تا ز خلعت گلگون حسین تست
در قیامت تو شده زینب تو ام | زین کشمکش که پا زده بیرون حسین تست

جز ناله و گریستن از من چه می شود — دانی تو و خدای تو بس چون چنین تست

از حالت سکینه چو باز اضطراب کرد
با مام خویش فاطمهٔ زهرا خطاب کرد

ای بضعهٔ رسول خدا حال ما ببین — غمگین سکینه غائب بیمار را ببین

تیری که زد به اصغر معصوم حرمله — خون را بجای شیر مکیده این جفا ببین

چون باد نوبهار ز خلد برین بیا — [illegible] خون قبا ببین

این هر دو نونهال من بیکس و نزار — بر جان خال خویش نثار و فدا ببین

همچون شعاع نور بیا اندرین ظلم — ماه تمام خود بخسوف بلا ببین

از پشت خود نبی به نمازش جدا نکرد — اکنون سر مکرمش ز تن جدا ببین

بر داشتی علی ولی خار راه او — اکنون خلیده در جگرش نیزها ببین

ای مونس شکسته دلان از یزید داد

کو کشتی نجات جہان را بباد داد

ای زادهٔ زیاد چه بیداد کردهٔ — در کافری یادهٔ ز شداد کردهٔ

سرے بریدهٔ ز قفا چون سر حسینؑ — شاید که بوسه‌های نبیؐ یاد کردهٔ

برداشتی به نیزه سرش ہمچو آفتاب — محشر نمودهٔ ستم ایجاد کردهٔ

این قسیم جنت و نار است این حسینؑ — دوزخ اگر برای خود آباد کردهٔ

از دست ناکسان تو اکبر شهید شد — باغ مراد فاطمهؑ برباد کردهٔ

خوشنودی خدا و رسولؐ خدا چه شد — چون خاطر یزید لعین شاد کردهٔ

بهر درم که داغ جبین سفاهت است — با دشمن امام تو امداد کردهٔ

چون عذاب دوزخیان اور آورند

از آتشین نهاد تو دوزخ برآورند

افسر خموش از سخنت عالم آب شد — وز سیل گریه خانهٔ جانها خراب شد

افسر خموش از سخن شعله بار تو | هر دم نفس ز سینه برون چون سحاب شد

افسر خموش از سخن آتشین تو | دل داغ داغ گشته و داغ آفتاب شد

افسر خموش از سخن جانگداز تو | زرین جش وس مهر بگردون کباب شد

افسر خموش دست دعا را بلند کن | هر جا دعای خسته دلان مستجاب شد

یا رب بحق آل نبی با من آن کنی | گویند بر مراد جهان کامیاب شد

نازم بهر کسیکه دعاے چنین نکرد

بالم ز هر سر کیه هاے چنین نکرد

۱۳۵۲م

ف
۸۹۱۶۵۱۲۷

DUE DATE

ف
۸۹۱۶۵۱۲۷

۱۳۸۴م

۱۰۷۰۶

Date	No.	Date	No.

۱۰۷۰۶